



**Metaphysics**

University of Isfahan E-ISSN: 2476-3276  
Vol. 15, Issue 1, No. 35, Spring and Summer 2023

(Research Paper)

## **Can mental substance hold some physical properties? Assessing Jonathon Lowe's view**

**Mohammad Mehdipour\***

PhD of philosophy of Religion,,Theology and Islamic Studies, , University of Tehran, Tehran, Iran  
m\_mahdipour@ut.ac.ir

### **Abstract**

The main problem of Cartesian Dualism which turns it to an outdated view is mental causation; If mental and physical substance have no mutual property, how we could explain the causal relation between them. Jonathan Lowe reconsiders Cartesian view and introduces his Non-Cartesian Substance Dualism which maintains that I, as a subject of my own experiences, literally can have some physical properties of my body. However, I think his afford is not consequent; By introducing a distinction between negative and positive possibility, first I argue that he needs positive possibility for his view. But as he committed to this idea that the identity of a property depends, at least in part, on its substance, he cannot use the idea of having a property derivatively to show this possibility. However, by resorting to the idea of spatiality of mind, I think we can maintain his core idea and believe that mind literally could has some physical properties. At the end, I will also try to answer to Kim's critiques about the idea of spatiality of mind.

**Keywords:** non-cartesian substance dualism, mind-body problem, Jonathan Lowe, mental causation, derivative property.

---

\* Corresponding Author

2476-3276 © University of Isfahan

This is an open access article under the CC BY-NC-ND/4.0/ License (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>).



: [10.22108/mph.2022.134855.1438](https://doi.org/10.22108/mph.2022.134855.1438)



: [20.1001.1.20088086.1402.15.35.8.4](https://doi.org/20.1001.1.20088086.1402.15.35.8.4)





دوفصلنامه علمی متافیزیک

سال پانزدهم، شماره اول (پیاپی ۳۵)، بهار و تابستان ۱۴۰۲، ص ۱۳۷-۱۲۱

تاریخ وصول: ۱۴۰۱/۰۶/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۱۷

(مقاله پژوهشی)

آیا جوهر ذهنی می‌تواند برخی ویژگی‌های فیزیکی را داشته باشد؟

ارزیابی مدعای جاناناتان لو

محمد مهدی پور\*: دکترای فلسفه دین، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

m\_mahdipour@ut.ac.ir

### چکیده

مهم‌ترین اشکالی که دیدگاه دوگانه‌انگاری جوهری دکارتی را به دیدگاهی منسوخ بدل کرده، مسئله علیت ذهنی است. اگر دو جوهر ذهنی و فیزیکی هیچ ویژگی مشترکی ندارند، چگونه می‌توان ارتباط علی میان این دو جوهر را توضیح داد؟ جاناناتان لو، با بازنگری اساسی در دیدگاه دکارتی، دیدگاه دوگانه‌انگاری جوهری غیردکارتی خود را مطرح می‌کند که براساس آن، من، به‌عنوان سوژه حالات ذهنی‌ام، می‌توانم برخی ویژگی‌های فیزیکی بدنم را «به‌معنای واقعی کلمه» داشته باشم. باوجوداین، نگارنده عقیده دارد تلاش او بی‌ثمر است؛ برای مدلل کردن مدعای پیش‌گفته، با توجه به قائل شدن تمایز میان امکان سلبی و ایجابی، ابتدا استدلال می‌شود که جاناناتان لو باید بتواند امکان ایجابی طرح پیشنهادی خودش را نشان دهد؛ اما از آنجاکه او این‌همانی ویژگی را، حداقل تاحدی، وابسته به جوهر دارنده آن می‌داند، نمی‌تواند این امکان را با توسل به مفهوم «داشتن یک ویژگی به‌شکل اشتقاقی» نشان دهد. باوجوداین، به نظر می‌رسد بتوان با توسل به انگاره مکان‌مندی جوهر ذهنی و ویژگی‌های برآمده از آن، مدعای اصلی وی را تعدیل کرد و باور داشت که ذهن می‌تواند مکان‌مند باشد و بنابراین، همچنان برخی ویژگی‌های فیزیکی را داشته باشد. در پایان نیز نگارنده سعی می‌کند به انتقادهای جگوان کیم به انگاره مکان‌مندی جوهر ذهنی پاسخ دهد.

واژگان کلیدی: دوگانه‌انگاری جوهری غیردکارتی، مسئله ذهن و بدن، جاناناتان لو، علیت ذهنی، ویژگی اشتقاقی.

\* نویسنده مسئول



2476-3276 © University of Isfahan

This is an open access article under the CC BY-NC-ND/4.0/ License (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>).



10.22108/mp.2022.134855.1438



:20.1001.1.20088086.1402.15.35.8.4

## ۱- مقدمه

به نام آن چیز که به زندگی ارزش زیستن می‌بخشد. مسئله ذهن و بدن<sup>۱</sup> اساسی‌ترین مسئله فلسفه ذهن و همچنین، یکی از مهم‌ترین مسائل بشری است. موضع‌گیری راجع به این مسئله تأثیر مستقیمی بر دیدگاه ما درباره خدا باوری، معنای زندگی، مسئولیت اخلاقی، اراده آزاد و حیات پس از مرگ دارد. یکی از سراسر است‌ترین پاسخ‌هایی که تاکنون به این مسئله داده شده، دوگانه‌انگاری جوهری<sup>۲</sup> است که به دوگانه‌انگاری دکارتی<sup>۳</sup> نیز شهرت دارد. بر اساس این دیدگاه، انسان از دو جوهر کاملاً متفاوت تشکیل شده که با هم تعامل علی دوسویه دارند. با وجود این، این دیدگاه، به باور بیشتر فیلسوفان ذهن معاصر، به واسطه تمایز حداکثری‌ای که میان جوهر ذهنی و فیزیکی ترسیم می‌کند، نمی‌تواند علیت میان این دو جوهر را توضیح دهد. از سوی دیگر، می‌دانیم که دیدگاه‌های فیزیکالیستی نیز لزوماً در وضعیت بهتری نیستند. بیشتر این دیدگاه‌ها نمی‌توانند علیت ذهنی را به رسمیت بشناسند؛ زیرا تعهد آنها به اصل بستر علی<sup>۴</sup> آنها را مجبور می‌کند ذهن را شبه‌پدیدار<sup>۵</sup> و در نتیجه، فاقد قوای علی بدانند. ناگفته پیداست که اگر بتوان دیدگاه میانه‌ای را برگزید که هم بتواند علیت میان ذهن و بدن را توضیح دهد و هم بتواند علیت ذهنی را به رسمیت بشناسد، روزه‌ای امیدبخش برای پژوهش‌های آتی درباره مسئله ذهن و بدن خواهد بود. جانانان لو مدعی است دیدگاه دوگانه‌انگاری جوهری غیر دکارتی<sup>۶</sup> او چنین قابلیت را دارد.

لو دیدگاه خود را «غیر دکارتی» می‌خواند و یکی از مهم‌ترین دلایل او برای چنین عنوانی کنار گذاشتن این فرض دکارتی است که جوهر ذهنی و جوهر فیزیکی دو جوهر «کاملاً متفاوت» اند. او باور دارد برخی از ویژگی‌های فیزیکی را می‌توان به جوهر ذهنی نسبت داد و از این رو، این دو جوهر ویژگی‌های مشترکی دارند و همین ویژگی‌های مشترک می‌توانند بستری را برای ارتباط علی میان این دو جوهر فراهم کنند.<sup>۷</sup> به باور لو، ذهن، یعنی سوژه حالات ذهنی، «به معنای واقعی کلمه» مکان مشخصی دارد، سمت راست دارد و قد و وزن مشخصی نیز دارد. با وجود این، این مدعا علاوه بر اینکه خلاف تصور بیشتر فیلسوفان ذهن است، با چالش‌هایی مهم نیز روبه‌رو است؛ به نظر نگارنده، مدعای وی با دیدگاه مورد قبول او درباره جوهر و ویژگی ناسازگار است. اگر دیدگاه جانانان لو را درباره نسبت میان جوهر و ویژگی بپذیریم، نمی‌توانیم ذهن را «به معنای واقعی کلمه» دارای برخی ویژگی‌های فیزیکی بدانیم. با وجود این، به نظر می‌رسد با تعدیل مدعای اصلی او درباره اتصاف برخی ویژگی‌های فیزیکی به ذهن، می‌توانیم «به معنای واقعی کلمه» برخی ویژگی‌های فیزیکی را به ذهن نسبت دهیم.

برای آنکه مدعای پیش‌گفته مدلل شود، در ابتدا به توضیح مدعای او درباره نسبت دادن برخی ویژگی‌های فیزیکی به جوهر ذهنی پرداخته می‌شود. در مرحله بعد، مدعای یادشده ارزیابی و سعی می‌شود نشان داده شود که اگرچه مدعای اولیه او

<sup>۷</sup> برای آشنایی بیشتر با این موضوع و ارزیابی سخن جانانان لو درباره امکان ارتباط علی میان دو جوهر ذهنی و فیزیکی، مقاله زیر را ببینید: مهدی پور، محمد، ۱۳۹۹، «متافیزیک علیت و تأملی در باب دوگانه‌انگاری جوهری تعامل‌گرا»، نشریه علمی پژوهشی متافیزیک، دوره دوازدهم، شماره سی‌ام، پاییز و زمستان، صص ۶۵-۸۵.

<sup>۱</sup> mind-body problem

<sup>۲</sup> substance dualism

<sup>۳</sup> cartesian dualism

<sup>۴</sup> causal closure

<sup>۵</sup> epiphenomenon

<sup>۶</sup> non-cartesian substance dualism

تمرکز پژوهش حاضر بر ویژگی ششم است؛ از این رو، صرفاً به این ویژگی پرداخته می‌شود. به نظر می‌رسد مهم‌ترین دلیلی که دکارتیان را از اتصاف ویژگی‌های فیزیکی به جوهر ذهنی بازمی‌دارد، ناسازگاری این فرض با «بساطت<sup>۳</sup>» ذهن است. به‌باور ایشان، اگر ذهن را حامل ویژگی‌های فیزیکی همچون «مکان مشخصی داشتن»، «سرعت مشخصی داشتن» یا «امتداد مشخصی داشتن» و یا «سمت راست داشتن» بدانیم، مستلزم آن است که ذهن را مرکب بدانیم و این خلاف فرض اولیه ما مبنی بر بساطت ذهن است؛ اما جاناتان لو باور دارد که چنین لازمه‌ای نادرست است.

به‌باور لو، بسیاری از ویژگی‌های فیزیکی را می‌توانیم به جوهر ذهنی نسبت دهیم، بدون آنکه تعارضی با بساطت آن داشته باشد. برای مثال، داشتن ویژگی «مکان‌مندی» مستلزم داشتن اجزای جوهری<sup>۴</sup> نیست. نقاط ریاضی در فضای سه‌بعدی دارای مکان‌اند، بدون آنکه اجزای جوهری داشته باشند. در نتیجه، از نظر مفهومی، تناقضی در مکان‌مند بودن موجود بسیط وجود ندارد و یا برای مثال، ویژگی «سمت راست داشتن» را در نظر بگیرید. اینکه بگوییم من سمت چپ یا راست دارم، مستلزم آن نیست که من از این دو جزء «جوهری» (یعنی سمت چپ یا سمت راست) تشکیل شده‌ام. به‌باور لو، قائل شدن به چنین استلزامی مغالطه<sup>۵</sup> مقوله‌ای<sup>۵</sup> است. برای آنکه شیئی مرکب باشد، باید از اجزای جوهری تشکیل شده باشد؛ اما «سمت راست من» و «سمت چپ من» اجزای جوهری نیستند؛ زیرا نمی‌توانند «مستقل» از من وجود داشته باشند؛ آن‌طور که سلول‌های بدن می‌توانند مستقل از بدن وجود داشته باشند؛ بلکه

درباره ویژگی‌های فیزیکی جوهر ذهنی با دیدگاه متافیزیکی او درباره نسبت میان جوهر و ویژگی سازگار نیست، می‌توان با تعدیل این مدعا همچنان هسته اصلی آن را حفظ کرد و از این رو، همچنان دیدگاه وی را «غیردکارتی» خواند. در قدم آخر نیز به برخی چالش‌های پیش‌روی ایده فیزیکی دانستن جوهر ذهنی پرداخته می‌شود و انتقادهای جگوان کیم به انگاره مکان‌مندی ذهن می‌آید و سعی می‌شود به آنها پاسخ داده شود.

## ۲- جوهر ذهنی حامل برخی ویژگی‌های فیزیکی است

اگرچه «دوگانه‌نگاری جوهری» برای بسیاری تداعی‌کننده دیدگاه دکارتی است، در فضای معاصر رویکردهای نوظهوری شکل گرفته‌اند که تمایزات مهمی با دیدگاه دکارتی دارند و از این رو، خود را دوگانه‌نگاری جوهری «غیردکارتی» می‌نامند. یکی از شاخص‌ترین مدافعان چنین رویکردی جاناتان لو<sup>۱</sup> است. به نظر می‌رسد دوگانه‌نگاری جوهری غیردکارتی جاناتان لو را بتوان دارای شش ویژگی دانست که به ترتیب سه ویژگی اول را دکارتی و سه ویژگی دوم را غیردکارتی می‌نامیم<sup>۲</sup>. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

الف) دوگانگی در حوزه جوهر؛

ب) تعامل‌گرایی؛

ج) بساطت جوهر ذهنی؛

د) نوحاستگی<sup>۱</sup> جوهر ذهنی؛

ه) عدم تعهد به فرض جداپذیری<sup>۲</sup> دو جوهر

ذهنی و فیزیکی؛

و) ویژگی‌های فیزیکی جوهر ذهنی.

<sup>3</sup> simplicity

<sup>4</sup> substantial part

<sup>5</sup> categorical fallacy

<sup>1</sup> emergence

<sup>2</sup> divisibility

سمت راست من جزء هندسی است و صرفاً انتزاعی است که هویتش وابسته به من است. اگر من نباشم، «سمت راست من» هم نخواهد بود (Lowe, 2018: 171-172)؛ از این رو، لو باور دارد که برخلاف تصور دکارتیان، اگر دلیل ما برای عدم اتصاف ویژگی‌های فیزیکی به ذهن تعارض این فرض با بساطت جوهر ذهنی است، به نظر می‌رسد می‌توان این لازمه را زیر سؤال برد و از این رو، برخی<sup>۱</sup> از ویژگی‌های فیزیکی را به جوهر ذهنی نسبت داد.

### ۳- آیا جوهر ذهنی می‌تواند برخی ویژگی‌های

#### فیزیکی را داشته باشد؟ و اگر آری، چگونه؟

اولین نکته‌ای که باید در اینجا متذکر شد، این است که اگر به شهود خودمان رجوع کنیم، بسیار طبیعی‌تر است که خودمان را، به‌عنوان سوژه حالات ذهنی مان، موجودی «مکان‌مند» بدانیم. اکنون که این نوشتار را می‌خوانید، احتمالاً پشت میزتان نشسته‌اید و در زمانی مشخص، به این جملات فکر می‌کنید. درست است که «به‌واسطه داشتن بدنی مشخص» دارای مکانی مشخص هستید، اما آیا شما «به‌عنوان سوژه حالات ذهنی‌تان»، در مکانی که بدنتان در آن است، نیستید؟ به نظر می‌رسد اگر بخواهیم مبنای پاسخمان را به پرسش یادشده «درون‌بینی<sup>۲</sup>» بگذاریم، باید اذعان کنیم که نه تنها بدنمان پشت این میز پیش‌رویمان است، بلکه «خودمان» (یعنی سوژه حالات ذهنی مان) نیز پشت «این» میز هستیم. بگذارید یک قدم پیش‌تر برویم. آیا وقتی پشت میزتان نشسته‌اید، شما، به‌عنوان سوژه حالات ذهنی‌تان، ویژگی «طرف راست داشتن» را ندارید؟ آیا وقتی

سوار دوچرخه هستید و با سرعت ۱۰ متر بر ثانیه حرکت می‌کنید، علاوه بر اینکه بدنتان با سرعت یادشده حرکت می‌کند، «خودتان» سرعتی ندارید؟ به نظر می‌رسد، درون‌بینی ما قویاً ما را به این سوق می‌دهد که به تمام پرسش‌های یادشده پاسخ مثبت دهیم و این نکته مهمی است. اهمیت این نکته در اینجا است که نخست بدانیم حکم دکارتیان برای سلب ویژگی‌های فیزیکی از ذهن حکمی «خلاف‌شهود»<sup>۳</sup> است و دوم اینکه براساس نکته اول، این نکته را نیز گوشه ذهنمان داشته باشیم که اگر بتوانیم دلیلی را که دکارتیان علیه این شهودات اولیه اقامه می‌کنند نامعتبر ارزیابی کنیم، دفاع‌پذیرتر و معقول‌تر است که شهودمان را جدی بگیریم<sup>۴</sup> و حداقل برخی از ویژگی‌های فیزیکی را به ذهن نسبت دهیم. اما برویم سراغ ارزیابی مدعای جاناتان لو.

در این بخش باید به دو پرسش پاسخ دهیم. اول اینکه آیا مدعای لو برای اتصاف برخی ویژگی‌های فیزیکی به جوهر ذهنی «ممکن» است؟ و دوم اینکه «چگونه» چنین چیزی ممکن است؟ پرسش اول از «امکان» این وضعیت می‌پرسد؛ یعنی می‌گوید آیا چنین وضعیتی (ویژگی‌های فیزیکی داشتن جوهر ذهنی) مستلزم تناقض مفهومی است یا خیر؛ اما پرسش دوم از «چگونگی» تحقق چنین امکانی

<sup>3</sup> counter-intuitive

<sup>4</sup> جایگاه شهود در فلسفه همواره محل اختلاف بوده و است. باوجوداین، به نظر می‌رسد نتوانیم شهوداتی این‌چنینی را راهنمای نهایی خود در فلسفه‌ورزی بدانیم؛ بسیاری از دیدگاه‌های مهم فلسفی کاملاً خلاف شهود هستند. باوجوداین، باید در نظر داشته باشیم که شهود می‌تواند «نقطه آغاز» خوبی باشد، هرچند لزوماً «نقطه پایان» نیست؛ اگر دو دیدگاه درباره یک موضوع از نظر قوای تبیینی و سازگاری درونی در یک سطح باشند، از نظر معرفت‌شناختی، پذیرش دیدگاهی ارجح است که موافق شهود باشد. نکته پیش‌گفته تقویت می‌شود اگر شهود ما از قوای «درون‌بینی» نشئت بگیرد.

<sup>1</sup> مدعای لو معطوف به «برخی» ویژگی‌هاست، زیرا طبیعتاً ویژگی «مشکل از اتم‌ها بودن» مستلزم اجزای جوهری است.

<sup>2</sup> introspection

یعنی میز، وجودی مستقل داشته باشند؛ بنابراین، به نظر می‌رسد مدعای جاناتان لو «امکان سلبی» دارد؛ یعنی هیچ تناقض مفهومی مشخصی در رابطه با وضعیت اموری که او فرض می‌کند، وجود ندارد و بنابراین، می‌توانیم چنین وضعیت‌هایی را ممکن، به معنای یادشده، تلقی کنیم.

با وجود این، می‌توانیم تصور سخت‌گیرانه‌تری درباره «امکان» داشته باشیم و صرف عدم تناقض مفهومی و منطقی یک وضعیت امور را حاکی از امکان متافیزیکی یا منطقی آن ندانیم؛ از این رو، می‌توانیم بپرسیم این وضعیت امور «چگونه» ممکن است. به بیان دیگر، متناسب با چه مبانی متافیزیکی‌ای و متناسب با چه توضیحی چنین وضعیت اموری را می‌توانیم ممکن ارزیابی کنیم. به نظر نگارنده، چنین انتظاری از جاناتان لو کاملاً بجا و پذیرفتنی است؛ زیرا همان‌طور که در ادامه خواهیم دید، نخست اینکه برخی همچون جگوان کیم سعی کرده‌اند مشکلات چنین فرضی (فرض اتصاف ویژگی‌های فیزیکی به ذهن) را با نشان دادن لوازم نامعقول آن نشان دهند و پاسخ به آنها بدون ترسیم مختصات متافیزیکی مدعای مورد نظر پذیرفتنی نیست و دوم اینکه حداقل در فضای معاصر، بیشتر فیلسوفان چنین فرضی را ندارند و صرف توکل به تناقض نداشتن ایده ویژگی‌های فیزیکی داشتن جوهر ذهنی (امکان سلبی) نمی‌تواند به قدر کفایت قانع‌کننده باشد؛ از این رو، لازم است جاناتان لو قدمی دیگر بردارد و نشان دهد که این مدعای او چه توضیح متافیزیکی‌ای دارد (امکان ایجابی). اگرچه جاناتان لو به شکل مشخص به این موضوع نمی‌پردازد، می‌توان در آثار مختلف او بیاناتی را یافت که تا حدی در تلاش برای پاسخ به پرسش مورد نظر است. برای مثال، لو می‌گوید:

می‌پرسد. تمایز این دو پرسش زمانی مشخص می‌شود که به این نکته توجه کنیم که برای پاسخ دادن به پرسش اول صرفاً کافی است نشان دهیم هیچ تناقض مفهومی و منطقی‌ای در تصور چنین وضعیتی وجود ندارد؛ اما برای پاسخ به پرسش دوم نیاز داریم علاوه بر فرض امکان چنین وضعیتی به معنای یادشده، تصویری ایجابی هم از آن ارائه دهیم. می‌توان نام امکان اول را «امکان سلبی» و امکان دوم را «امکان ایجابی» گذاشت. برای نشان دادن امکان ایجابی یک وضعیت امور، علاوه بر اینکه باید نشان دهیم در تصور این وضعیت امور هیچ تناقض مفهومی‌ای وجود ندارد (نشان دادن امکان سلبی)، باید بتوانیم مختصات متافیزیکی چنین وضعیتی را نیز ترسیم کنیم و نشان دهیم چه جایگاه متافیزیکی‌ای دارد. به بیان دیگر، اگر بخواهیم نشان دهیم یک وضعیت امور امکان ایجابی دارد، باید ممکن بودن آن وضعیت امور را به نحوی ایجابی نشان دهیم؛ نه اینکه صرفاً به شکلی سلبی بگوییم در تصور آن وضعیت امور تناقضی به چشم نمی‌خورد. با توجه به این دو مفهوم، اجازه دهید به مدعای جاناتان لو بازگردیم.

به نظر می‌رسد حق با لو باشد. هیچ استلزامی میان برای مثال، «سمت راست داشتن» و «اجزای جوهری داشتن» وجود ندارد. درست است که مثلاً سمت راست این میز از ماده‌ای ساخته شده است، اما همان‌طور که لو می‌گوید، مغالطه مقوله‌ای است اگر «سمت راست این میز» را با «ماده سازنده سمت راست این میز» این‌همان بدانیم. از این بحث این‌طور نتیجه می‌شود که «صرف» داشتن ویژگی‌های فیزیکی یادشده مستلزم ترکیب در اشیای دارنده آنها نیست؛ بلکه اگر میز شیئی مرکب است، به این دلیل است که اجزای جوهری‌ای مثل اتم‌ها، مولکول‌ها و قطعات دیگری دارد که «می‌توانند» بدون وجود کل خود،

(تأکیدات از لو است؛ اما موارد داخل قلاب  
اضافات نگارنده است).

همچنین، در اثری دیگر می‌گوید:

وزن من ... صرفاً همان (این همان است با)  
وزن بدن من. به بیان دیگر، ... من وزن بدنم را به  
ارث می‌برم.<sup>۴</sup> به همین نحو، من اندازه و شکل  
بدنم را نیز به ارث می‌برم (Lowe, 2001: 153).  
در سه نقل قول بالا سه نکته مهم به چشم  
می‌خورد. اولین نکته تأکید لو بر «معنای واقعی» اسناد  
ویژگی‌های فیزیکی به جوهر ذهنی است. پیش از  
هر چیز باید به یاد داشته باشیم که جانانان لو  
متافیزیکدان است و بحث او درباره ماهیت ذهن نیز  
یک بحث متافیزیکی است؛ از این رو، ناگفته پیدا است  
که مدعیات او باید هستی‌شناختی باشند. اگر می‌گوید  
ذهن دارای برخی ویژگی‌های فیزیکی است، باید این  
مدعا را کاملاً هستی‌شناختی و غیراستعاره‌ای فهمید؛  
بنابراین، همان‌طور که لو تأکید می‌کند، اسناد  
ویژگی‌های فیزیکی به ذهن یا خود، اسنادی «واقعی»  
و «هستی‌شناختی» است. در ادامه به این نکته  
باز خواهیم گشت.

دومین نکته مهمی که باید در نظر داشت، تأکید  
جانانان لو بر کلمه «به واسطه» است. لو می‌گوید تمام  
ویژگی‌های فیزیکی‌ای را که می‌توان به من، به عنوان  
سوژه حالات ذهنی‌ام، به معنای واقعی اسناد داد،  
«به واسطه» اسناد آن ویژگی‌ها به بدنم صورت می‌گیرد.  
من «به این واسطه» وزنی دارم که بدنم آن وزن را دارد و  
اما آخرین نکته اشاره به رابطه وقوع تبعی ویژگی‌های  
فیزیکی ذهن من بر ویژگی‌های فیزیکی بدن من است.  
به نظر می‌رسد دلیل جانانان لو برای به میان کشیدن  
ارتباط وقوع تبعی در این بستر، تأکید بر «وابستگی»،  
«هم‌تغییری» و یا همان چیزی است که او از مفهوم

... من باور دارم که جملاتی فیزیکی مثل «من  
هفتاد کیلوگرم وزن دارم» و «من ۱۸۰ سانتی‌متر  
قد دارم» می‌توانند به معنای واقعی کلمه صادق  
تلقی شوند. ... با وجود این، روشن است که اگر  
گزاره «من هفتاد کیلو وزن دارم» درباره من  
صادق است، صرفاً به این خاطر است که من بدنی  
دارم که وزن آن هفتاد کیلوگرم است. در واقع، به  
نظر واضح است که تمام خصوصیات صرفاً  
فیزیکی‌ای که به معنای واقعی می‌توانند به خود<sup>۱</sup>  
اسناد داده شوند، به این دلیل قابل اسناد هستند که  
می‌توان آنها را به بدن آن خود نسبت داد.  
می‌توانیم این‌طور بگوییم که خصوصیات صرفاً  
فیزیکی خود بر خصوصیات فیزیکی بدن آن  
خود وقوع تبعی<sup>۲</sup> دارند (Lowe, 1996: 36)  
(تأکیدات از لو است).

در جایی دیگر نیز می‌گوید:

مدافع این سنخ از دوگانه‌انگاری جوهری  
[غیردکارتی] می‌تواند این‌طور بگوید که من  
ویژگی‌های فیزیکی مشخصی را دارم  
«به این واسطه یا به این دلیل»<sup>۳</sup> که بدنی دارم که آن  
بدن دارای آن ویژگی‌ها است. برای مثال،  
به همین دلیل است که [به این دلیل که بدنی دارم  
که آن بدن دارای شکل و اندازه است] من دارای  
«شکل» یا «اندازه» مشخصی‌ام و به همین دلیل هم  
است که وقتی بدنم در حال حرکت است، من  
نیز سرعتی مشخص دارم (Lowe, 2008: 95)

<sup>۱</sup> جانانان لو برای ارجاع به ذهن از کلمه self استفاده می‌کند و من  
معادل فارسی «خود» را برای آن به کار برده‌ام. «خود» در دیدگاه  
جانانان لو شی‌ای ممکن است که مرجع ارجاعات اول شخص است  
(Lowe, 1996: 81).

<sup>۲</sup> supervene  
<sup>۳</sup> in virtue of

<sup>۴</sup> inherit



ج) اگر ویژگی‌های موجهاتی<sup>۲</sup> دو چیز با هم یکسان نباشند، آن دو چیز این‌همان نیستند.

د) مجسمه داوود با توده برنزی‌ای که از آن ساخته شده، این‌همان نیست.

این چهار گزاره، که به‌نوعی مقدمات استدلالی به‌سود دیدگاه تقوم مادی‌اند، می‌گویند مجسمه داوود و توده برنزی برساننده آن «دو» شیء‌اند؛ زیرا اولی در روز دوشنبه وجود نداشته، اما دومی وجود داشته (تمایز در ویژگی‌های موجهاتی). دربرابر این چهار گزاره، حداقل پنج موضع را می‌توان تشخیص داد. ساده‌ترین راه رد حداقل یکی از دو مقدمه (الف) یا (ب) است. این دیدگاه با عنوان هیچ‌انگاری جزء‌شناختی<sup>۳</sup> شهرت دارد و از سوی افرادی همچون پیتر اونگر مطرح می‌شود. مطابق با اونگر، هیچ شیء ماکروسکپیکی وجود ندارد و جهان صرفاً مملو از اتم‌هایی در خلأ است (Unger, 1979: 117-154).

دومین راهی که دربرابر ما است، این است که صرفاً مقدمه دوم را نپذیریم. افرادی همچون مایکل بورک با طرح دیدگاه نوع غالب<sup>۴</sup> سعی می‌کنند مقدمه دوم را رد کنند (Bruke, 1994)؛ اما سومین گزینه در مواجهه با مسئله تقوم مادی این است که مقدمه سوم را رد کنیم. پیتر گیچ از جمله کسانی است که با طرح ایده این‌همانی نسبی<sup>۵</sup> سعی می‌کند اصل این‌همانی لایب‌نیتس را رد کند (Geach, 1967: 3-12). چهارمین موضع را نیز افرادی همچون کارنپ (Carnap, 1950) و پاتنم (Putnam, 1987) مطرح کرده‌اند. ایشان باور دارند که اساساً مسئله مورد بحث هستی‌شناختی نیست و صرفاً زبانی است. به‌باور ایشان، دو طرف دعوا قبول دارند که چیدمانی از

«به‌ارث‌بردن» در نظر دارد. مطابق با تعریف رابطه وقوع‌تبعی، هیچ تغییری در ویژگی‌های فیزیکی ذهن من صورت نمی‌گیرد، مگر آنکه تغییری در ویژگی‌های فیزیکی بدن من صورت گرفته باشد. باتوجه‌به این سه مطلب اخیر، به نظر می‌رسد پاسخ‌دادن به پرسش اصلی ما در گرو این است که توجه کنیم نخست اینکه ذهن «به‌معنای واقعی کلمه» ویژگی‌های فیزیکی را دارد و دوم اینکه این ویژگی‌ها را «به‌واسطه» داشتن بدنی خاص دارد؛ بنابراین، گره کار باید به‌دست کاوش در «داشتن واقعی یک ویژگی به‌شکل واسطه‌ای» حل شود. جاناتان لو بیش از آنچه بیان شد به این موضوع نمی‌پردازد؛ بلکه صرفاً در یکی از آثارش (Lowe, 1950: 95) بحث حاضر را شبیه بحث لین بیکر در کتاب *شخص‌ها و بدن‌ها: دیدگاهی تقوم‌گرایانه* (Baker, 2000) می‌داند و خواننده را به این کتاب ارجاع می‌دهد؛ بنابراین، به نظر می‌رسد برای فهم دیدگاه جاناتان لو در این زمینه لازم است به دیدگاه بیکر بپردازیم؛ اما کلید فهم دیدگاه بیکر مسئله تقوم مادی<sup>۱</sup> است.

برای فهمیدن مسئله تقوم مادی می‌توان از مثال‌های متنوعی بهره برد؛ از کشتی تسئوس گرفته تا داستان دیون و تئون و همچنین، مثال معروف مجسمه و توده برنزی. در این نوشتار، مثال کلاسیک مجسمه داوود و توده برنزی در نظر گرفته می‌شود (Wasserman, 2018). فرض کنید با چهار گزاره زیر روبه‌رویم:

الف) مجسمه داوود روز دوشنبه وجود نداشته است (اما سه‌شنبه وجود دارد).

ب) توده برنزی روز دوشنبه وجود داشته است (و سه‌شنبه هم وجود دارد).

<sup>2</sup> modal

<sup>3</sup> mereological nihilism

<sup>4</sup> dominant kind

<sup>5</sup> relative identity

<sup>1</sup> material constitution

ذرات وجود دارند که به شکل مجسمه درآمده‌اند، حال یکی آن را توده برنزی می‌خواند و دیگری مجسمه داوود. در نتیجه، به نظر می‌رسد مسئله هستی‌شناختی‌ای در میان نباشد و اما آخرین و به‌باور بسیاری از فیلسوفان، سراسرترین پاسخ به این مسئله این است که به‌سادگی نتیجه آن را بپذیریم و به تقوم مادی باور پیدا کنیم.

پیش از همه، ارسطو مدافع این نگاه بود و باور داشت نمی‌توان مجسمه را با توده برسازنده آن این‌همان دانست. این دیدگاه به قدری رایج است که به نام دیدگاه استاندارد شهرت دارد. مشهورترین مدافع معاصر این دیدگاه لین بیکر است. استدلال اصلی بیکر برای پذیرش این دیدگاه این است که براساس شرایط این‌همانی متفاوت مجسمه داوود و توده برنزی، باید این دو را اشیایی متفاوت به شمار آورد (Baker, 2000: chapter 7). او همچنین استدلال‌های دیگری را نیز می‌آورد. مثلاً می‌گوید از آنجاکه می‌دانیم یک چیز «ضرورتاً» خودش است و از آنجاکه مجسمه داوود ضرورتاً مجسمه داوود است، اما توده برنزی ضرورتاً مجسمه داوود نیست، در نتیجه، نمی‌توان این دو را با هم این‌همان بدانیم (Baker, 1997). بیکر باور دارد که رابطه تقوم مبتنی بر این ایده است که وقتی اشیایی از برخی انواع در شرایط مشخصی قرار می‌گیرند، موجوداتی جدید از انواعی دیگر به وجود می‌آیند. به این معنا، تقوم رابطه‌ای «نامتقارن» و «امکانی» است؛ نامتقارن است، زیرا مجسمه داوود به توده برنزی تقوم نمی‌بخشد و امکانی است، زیرا مجسمه داوود می‌توانست توسط شیء دیگری نیز تقوم بخشیده شود. از سوی دیگر، رابطه تقوم را نباید مشابه رابطه وقوع‌تبعی دانست؛ زیرا رابطه وقوع‌تبعی همواره بین دو دسته ویژگی

برقرار است؛ اما رابطه تقوم میان دو شیء یا دو فرد<sup>۱</sup> برقرار است (Baker, 2000: 33).

باتوجه به ارتباط تقوومی‌ای که بیکر میان توده برنزی و مجسمه داوود ترسیم می‌کند، سعی می‌کند دیدگاه تقوم‌گرایانه خود را درباره مسئله ذهن و بدن ارائه دهد. مطابق با او، ذهن متقوم بر بدن است، همان‌طور که مجسمه داوود متقوم بر توده برنزی است. طبیعی است که این دیدگاه کاملاً مادی‌گرایانه باشد؛ اما بیکر باور دارد که نمی‌توان آن را فیزیکیالیستی دانست؛ زیرا او برای ذهن قوای علی مؤثر قائل می‌شود. در اینجا بیش از این به این دیدگاه پرداخته نمی‌شود و خوانندگان علاقه‌مند می‌توانند به کتاب<sup>۲</sup> به‌تازگی منتشر شده درباره بیکر رجوع کنند. قصد نگارنده از ورود به بحث تقوم مادی ارزیابی دیدگاه جان‌اتان لو است. در نتیجه، به بحث اصلی بازمی‌گردم و پرسش اصلی خودمان را بار دیگر مطرح می‌کنم: ذهن «چگونه» می‌تواند برخی از ویژگی‌های فیزیکی را داشته باشد. لین بیکر، در پرتو بحث تقوم مادی، پاسخ روشنی به این پرسش دارد: هر موجود تقوم‌یافته‌ای (در اینجا ذهن) ویژگی‌های شیء تقوم‌دهنده را به شکل «اشتقاقی»<sup>۳</sup> دارد، و برعکس؛ در نتیجه، باید بینیم معنای «داشتن یک ویژگی به شکل اشتقاقی» از نظر بیکر چیست.

بیکر در کتاب *شخص‌ها و بدن‌ها* داشتن یک ویژگی به شکل اشتقاقی را این‌گونه تعریف می‌کند:

این‌طور تصور کنید که X و Y از نظر تقوومی به هم مرتبط‌اند اگر و صرفاً اگر، یکی از آنها به دیگری تقوم ببخشد. ایده اصلی داشتن یک

<sup>1</sup> individual

<sup>2</sup> Luis Oliveira and Kevin Corcoran (editors), 2020, *Common Sense Metaphysics: Essays in Honor of Lynne Rudder Baker*, (Routledge).

<sup>3</sup> derivatively

غیراشتقاقی تقلیل‌پذیرند. نکته دیگر اینکه اشیا نمی‌توانند «هر» نوع ویژگی‌ای را به شکل اشتقاقی داشته باشند. برای مثال، یک شیء نمی‌تواند ویژگی «این همان بودن با خود» و یا ویژگی «تقوم‌بخشیدن به چیزی» را به شکل اشتقاقی داشته باشد (ibid, 55). در اینجا بیش از این به دیدگاه بیکر پرداخته نمی‌شود.<sup>۳</sup> همین اندازه برای موضوع حاضر کافی است؛ اما پیش از آنکه به پرسش اصلی مان بازگردیم، اجازه دهید چند نکته متافیزیکی درباره دیدگاه جاناتان لو تذکر داده شود.

یکی از مهم‌ترین مدعیات لو که او آن را به عنوان اصلی برای اقامه مهم‌ترین استدلال له دوگانه‌انگاری خود یعنی استدلال یکپارچگی<sup>۴</sup> نیز به کار می‌بندد، این است که «تفرد ویژگی‌ها، حداقل تا حدی، وابسته به جوهر دارنده آنها است» (Lowe, 2014: 251). این اصل را گوشه ذهن داشته باشید؛ زیرا در ادامه به آن بازمی‌گردیم. از سوی دیگر، جاناتان لو دیدگاه خود را «غیردکارتی» می‌خواند و به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین دلایل او برای این کار مصون‌نگاه داشتن دیدگاه خود در برابر انتقاداتی است که به دیدگاه دکارتی وارد شده است و حداقل یکی از مهم‌ترین دلایلی که او دیدگاه خود را غیردکارتی می‌داند، این است که او، برخلاف دکارت، برخی از ویژگی‌های فیزیکی را به ذهن نسبت می‌دهد؛ اما همان‌طور که پیش از این نیز گفته شد، نکته مهمی

ویژگی به شکل اشتقاقی این است که  $X$  ویژگی  $P$  را در زمان  $t$  به شکل اشتقاقی داشته باشد اگر و صرفاً اگر، اینکه  $X$  ویژگی  $P$  را دارد کاملاً وابسته باشد به اینکه  $X$  از نظر تقومی مرتبط است به چیزی دیگری [مثل  $Y$ ] که آن چیز ویژگی  $P$  را در زمان  $t$  داشته باشد؛ اما به شکلی مستقل از ارتباط تقومی‌ای که با  $X$  دارد (Baker, 2000: 47).

بیکر باور دارد که جهت اشتقاق دوسویه است؛ به این معنی که اگر  $X$  به  $Y$  تقوم می‌بخشد، هم  $X$  برخی از ویژگی‌های  $Y$  را به شکل اشتقاقی دارا می‌شود و هم اینکه  $Y$  برخی از ویژگی‌های  $X$  را دارا می‌شود. برای مثال، اگر مجسمه داوود ویژگی «مجسمه‌بودن» را مستقل از ارتباط تقومی با توده برنزی دارد، اما همین ویژگی برای توده برنزی (در زمانی که به مجسمه داوود تقوم می‌بخشد) به واسطه داشتن رابطه تقومی‌ای که با مجسمه دارد، به شکل اشتقاقی نیز وجود دارد. از سمت دیگر، توده برنزی ویژگی «یک کیلوگرم وزن داشتن» را به شکل غیراشتقاقی<sup>۱</sup> دارد؛ اما مجسمه داوود این ویژگی را به شکل اشتقاقی و به واسطه رابطه تقومی آن با توده برنزی موردنظر دارد. باتوجه به این توضیحات، بیکر باور دارد که وقتی می‌گوییم شیء  $X$  ویژگی  $P$  را به شکل اشتقاقی و به واسطه رابطه تقومی‌اش با شیء  $Y$  دارد، می‌توان به درستی گفت که  $X$  آن ویژگی را از  $Y$  «قرض می‌گیرد»<sup>۲</sup> (ibid, 52). نکته دیگری که بیکر در این باره می‌گوید، این است که وقتی می‌گوییم توده برنزی ویژگی «دست‌راست‌داشتن» را دارد، می‌توان واقعیت پیش‌گفته را به این واقعیت «تقلیل» داد که مجسمه، به شکل غیراشتقاقی، ویژگی «دست‌راست‌داشتن» را دارد. در نتیجه، واقعیات اشتقاقی به واقعیات

<sup>۳</sup> برای ارزیابی مستقل دیدگاه بیکر می‌توانید به دو منبع زیر مراجعه کنید. بیکر در منبع دوم با زیمرمن بحث دوسویه‌ای دارد و سعی می‌کند به انتقادات او پاسخ دهد:

Luis Oliveira and Kevin Corcoran, 2020.  
Zimmerman, Dean W and Baker, L, R, 2004, "Reply to Baker" and "Reply to Zimmerman", *Contemporary Debates in Philosophy of Religion*, Malden MA: Blackwell, pp 338-343.

<sup>۴</sup> unity argument

<sup>۱</sup> Non-derivatively

<sup>۲</sup> borrow

که در اینجا وجود دارد، این است که استفاده‌ای که جاناناتان لو قرار است از چنین مدعایی بکند، مشروط بر آن است که مدعای او «متافیزیکی یا هستی‌شناختی» باشد. اگر قرار است دیدگاه جاناناتان لو در برابر انتقاداتی همچون ارتباط علی<sup>۱</sup> مصون شود، باید تمایز «هستی‌شناختی» ای در دیدگاه او با دیدگاه دکارت وجود داشته باشد. به بیان دیگر، وقتی جاناناتان لو می‌گوید «ذهن برخی از ویژگی‌های فیزیکی بدن را دارد»، باید این مدعا را این‌طور فهمید که ذهن برخی از ویژگی‌های فیزیکی را «واقعاً» دارد و اما سومین مدعای متافیزیکی‌ای که جاناناتان لو دارد و برای ما بسیار اهمیت دارد، نگاه او به ویژگی است. جاناناتان لو ویژگی‌ها را «طرق بودن اشیا»<sup>۲</sup> می‌داند (Lowe, 2006: 90)؛ ویژگی «سبزبودن» برگ درخت یعنی نحوه بودن برگ درخت که از یک جنبه خاص مدنظر قرار گرفته است؛ برگ درخت به‌انحای متفاوتی «هست» و اگر ما آن را از جنبه سبزبودن آن در نظر بگیریم، آن نحوه بودن برگ درخت می‌شود ویژگی «سبزبودن» آن برگ درخت.

باوجوداین، به‌نظر نگارنده، می‌توان براساس این سه نکته متافیزیکی نشان داد که ذهن نمی‌تواند «بسیاری» از ویژگی‌های فیزیکی‌ای را که جاناناتان لو

<sup>۱</sup> انتقاد ارتباط علی یکی از مهم‌ترین انتقاداتی است که به دیدگاه دکارتی مطرح شده است. بر اساس این انتقاد، اشیا یا جواهری می‌توانند با یکدیگر رابطه علی داشته باشند که حداقل یک ویژگی مشترک میان آن‌ها وجود داشته باشد. برای آشنایی با این انتقاد و بررسی جایگاه آن در دوگانه‌انگاری جوهری غیردکارتی جاناناتان لو می‌توانید مقاله زیر را ببینید:

مهدی‌پور، محمد، کشفی، عبدالرسول، ۱۳۹۹، «بررسی دوگانه‌انگاری جوهری دکارتی درباره علیت ذهنی با تأکید بر آرای جاناناتان لو»، نشریه فلسفه و کلام اسلامی، سال پنجاه و سوم، شماره دوم، صص ۵۲۳-۵۴۶.

برای ذهن فرض می‌کند، داشته باشد. ابتدا گزاره (P) را در نظر بگیرید:

(P): من ۸۰ کیلوگرم وزن دارم.

همچنین، بار دیگر سه مدعای متافیزیکی لو را در نظر آورید:

(الف) تفرد ویژگی‌ها، حداقل تا حدی، وابسته به جوهر دارنده آنها است.

(ب) مدعای لو، مبنی بر اتصاف برخی ویژگی‌های فیزیکی به جوهر ذهنی، مدعایی متافیزیکی است.

(ج) ویژگی یعنی نحوه بودن اشیا.

باتوجه‌به گزاره (ب)، گزاره (P) باید مدعایی متافیزیکی باشد؛ به این معنی که من، به‌عنوان سوژه حالات ذهنی‌ام، ۸۰ کیلوگرم وزن دارم؛ اما اگر این گزاره صادق باشد، براساس گزاره (ج) باید یک نحوه بودن (یا به‌زبان آرمسترانگ (Armstrong, 1997) وضعیت امور<sup>۳</sup>) در جهان بالفعل باشد که متناظر با ویژگی ۸۰ کیلوگرم وزن داشتن من باشد و براساس گزاره (الف) باید تفرد این ویژگی، حداقل تا حدی، وابسته به «من به‌عنوان سوژه حالات ذهنی‌ام» باشد. باوجوداین، براساس مدعای جاناناتان لو و توضیحات بیکر، «من به‌عنوان سوژه حالات ذهنی‌ام» ویژگی «۸۰ کیلو وزن داشتن» را به‌شکل اشتقاقی دارم؛ در نتیجه، شیء دیگری، یعنی «بدن من»، باید این ویژگی را به‌شکل غیراشتقاقی داشته باشد؛ اما باز هم براساس گزاره‌های (الف) و (ج)، نحوه بودن من از بدن من وجود دارد که تفردش تا حدی وابسته به آن است و آن نحوه بودن ویژگی «۸۰ کیلوگرم وزن داشتن» است. اما باتوجه‌به تمام این شروط، باید در جهان بالفعل، «دو» نحوه بودن «متفرد» وجود داشته باشد؛ یکی نحوه بودن «من به‌عنوان سوژه حالات ذهنی‌ام» و دیگری نحوه بودن «بدن من»؛ اما چنین لازمه‌ای یعنی

<sup>3</sup> state of affairs

<sup>2</sup> the ways objects are

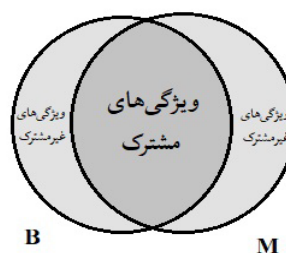
منحصربه‌فرد ذهن و بدن است، مثلاً به ترتیب «درد داشتن» و «متشکل از اتم‌ها بودن».

مطابق با مدعای لو، M و B باید، هر دو، ویژگی «واحد» ۸۰ کیلوگرم وزن داشتن را مصداق ببخشند؛ یعنی هر دو «واقعاً» این ویژگی مشترک را داشته باشند؛ اما اگر تفرد اشیا حداقل تا حدی وابسته به شیء دارنده آنها است، پس «از نظر مفهومی» امکان ندارد «دو» شیء (یادشده) «یک» ویژگی را داشته باشند؛ زیرا آن ویژگی «یا» برای M است و «یا» برای B. به بیان دیگر، «یک» ویژگی نمی‌تواند «دو» نحوه بودن باشد و یا، به‌زبانی دیگر، دو شیء نمی‌تواند «یک» نحوه بودن داشته باشد.<sup>۱</sup> اگر ویژگی یعنی نحوه بودن شیء، «یک» نحوه بودن صرفاً می‌تواند نحوه بودن «یک» شیء باشد، در نتیجه، در نهایت، باید مدعای لو را استعاری فهمید و نه متافیزیکی.<sup>۲</sup>

با وجود این، به نظر می‌رسد این انتقاد صرفاً علیه برخی از ویژگی‌های فیزیکی کار می‌کند. برای مثال، «سمت راست داشتن» یا «سرعت مشخصی داشتن» یا «مکان خاصی داشتن» چنین لوازمی را نخواهند داشت. ما می‌توانیم به معنای واقعی کلمه، سرعت خاصی داشته باشیم، سمت راست داشته باشیم، جهت مشخصی داشته باشیم و یا اساساً مکان خاصی داشته باشیم و بدنمان نیز دقیقاً همان ویژگی‌ها را داشته باشد و هیچ‌یک به تناقض پیش‌گفته نینجامد. مبنای این تفاوت چیست؟ چه چیزی باعث می‌شود (در پرتو مبانی متافیزیکی جاناتان لو) در ویژگی‌هایی همچون «وزن مشخصی داشتن» و «رنگ مشخصی داشتن» دو شیء باهم بود (در اینجا ذهن و بدن) مستلزم تناقض باشند، اما ویژگی‌های دیگری همچون «سمت راست داشتن» یا «سرعت مشخصی داشتن» چنین لازمه‌ای را نداشته باشند. ابتدا دو پاسخ ممکن

وزن من (منظور از من در اینجا کل بدن من و من به‌عنوان سوژه حالات ذهنی‌ام است) ۱۶۰ کیلوگرم باشد، نه ۸۰ کیلوگرم؛ اما می‌دانیم که این‌طور نیست؛ در نتیجه، حداقل یکی از گزاره‌های یادشده باید نادرست باشد و به نظر می‌رسد بهترین کاندید گزاره (ب) است؛ نمی‌توان «من به‌عنوان سوژه حالات ذهنی‌ام» را «واقعاً» حامل یا دارنده ویژگی‌های فیزیکی از قبیل «۸۰ کیلوگرم وزن داشتن» دانست.

ممکن است بگوییم هم بیکر و هم جاناتان لو تأکید دارند که در چنین مواردی دو ویژگی در کار نیست؛ بلکه صرفاً یک ویژگی وجود دارد؛ اما یک شیء آن را به شکل غیراشتقاقی دارد و دیگری، یعنی شیء باهم بود<sup>۱</sup> آن، آن را به شکل اشتقاقی دارد؛ در نتیجه، یک ویژگی در جهان بالفعل وجود دارد و به همین دلیل هم است که وزن من ۸۰ کیلوگرم است و نه ۱۶۰ کیلوگرم. با وجود این، اگرچه این استدلال ممکن است مستقلاً برای بیکر کار کند، برای جاناتان لو کار نخواهد کرد. اول بینیم مدعای یادشده واقعاً چه معنایی می‌تواند داشته باشد. به شکل زیر توجه کنید:



در شکل بالا، دایره‌ها، یعنی M و B، به ترتیب نماینده گستره ویژگی‌های جوهر ذهنی و جوهر بدنی (فیزیکی) است. قسمت پُررنگ‌تر نماینده ویژگی‌های مشترک ذهن و بدن است، مثل «۸۰ کیلوگرم وزن داشتن»؛ قسمت‌های کم‌رنگ‌تر نماینده ویژگی‌های

<sup>۱</sup> coincide

بررسی و نقد می‌شود و در نهایت نگارنده نظر خود را خواهد گفت.

ممکن است بخواهیم با توسل به تمایز میان ویژگی‌های محض و غیرمحض<sup>۱</sup> پاسخ این پرسش را بدهیم. مطابق با تعریف، ویژگی‌ای را محض می‌گوییم که متوقف بر تصور جزئی انضمامی مشخصی نباشد و درمقابل، ویژگی‌ای را غیرمحض می‌گوییم که تصور آن متوقف بر تصور جزئی انضمامی مشخصی باشد (Loux, 2006: 100-102). برای مثال، ویژگی «پدر بودن» محض است؛ زیرا متوقف بر تصور جزئی انضمامی مشخصی نیست؛ اما «پدر محمد بودن» غیرمحض است؛ زیرا متوقف بر تصور جزئی انضمامی مشخصی به نام محمد است. با وجود این، این تمایز نمی‌تواند راه‌گشای مسئله ما باشد؛ زیرا «۸۰ کیلوگرم وزن داشتن» محض است و نمی‌توان آن را براساس انتقاد یادشده، به جوهر ذهنی نسبت داد و از طرف دیگر، «سمت راست داشتن» هم محض است و می‌توان آن را به جوهر ذهنی نسبت داد.

از سوی دیگر، ممکن است تمایز میان ویژگی‌های درونی<sup>۲</sup> و بیرونی<sup>۳</sup> را برای حل مسئله به میان بکشیم. بنا بر تعریف، ویژگی‌ای از شیء را درونی می‌گوییم که متوقف بر تصور چیزی جز خود آن شیء نباشد و درمقابل، ویژگی‌ای از شیء را بیرونی می‌گوییم که متوقف بر اشیایی جز خود آن شیء باشد (Marshall and Weatherson, 2018). برای مثال، «جرم مشخصی داشتن» ویژگی درونی است؛ زیرا صرفاً از خود شیئی برمی‌آید که درباره‌اش حرف می‌زنیم؛ اما «وزن مشخصی داشتن» ویژگی بیرونی است؛ زیرا از روابط علی شیء با دیگر اشیا برمی‌آید. با وجود این،

این تمایز هم راه‌گشا نیست؛ زیرا «۱۸۰ سانتی‌متر قد داشتن» ویژگی درونی است و درعین حال، می‌توان به ذهن نسبت داد و از طرف دیگر، ویژگی «سمت راست شیئی بودن» بیرونی است و درعین حال، می‌توان به ذهن نسبت داد؛ بنابراین، نه تمایز میان ویژگی‌های محض و غیرمحض، و نه تمایز میان ویژگی‌های درونی و بیرونی نمی‌توانند پاسخی برای مسئله حاضر باشند.

آنچه به نظر نگارنده می‌رسد، این است که ویژگی‌هایی از قبیل «سمت راست داشتن»، «سرعت مشخصی داشتن» و «جهت مشخصی داشتن» برآمده یا ناشی از ویژگی «مکان‌مندی» است. یک شیء از آن روی سمت راست دارد که در مکانی است؛ از آن روی سرعت مشخصی دارد که در طول زمان مکان مشخصی دارد؛ از آن روی سمت و سوی مشخصی دارد که مکان مشخصی دارد. به نظر می‌رسد تمام ویژگی‌های یادشده برآمده از ویژگی «مکان‌مندی» است. اگر مدعای یادشده صادق باشد، اگرچه مجبوریم، برخلاف جاناتان لو، ویژگی‌های فیزیکی محدودتری را به ذهن نسبت دهیم، همین مقدار از ویژگی‌های فیزیکی کافی است تا دیدگاه جاناتان لو را همچنان دیدگاهی «غیردکارتی» بدانیم؛ زیرا ذهن «به معنای واقعی و متافیزیکی کلمه» مکان‌مند است و بدن نیز مکان‌مند است و این ویژگی مشترک می‌تواند به مثابه بستری مشترک برای تعامل علی این دو جوهر به شمار آید و بدین صورت، مسئله علیت ذهنی توضیح‌پذیرتر باشد. همچنین، این ویژگی مشترک می‌تواند درکی منسجم‌تر از مفهوم نوحاستگی ذهن از بدن در اختیار ما بگذارد. اگر ذهن مکان‌مند است، در مکان مغز نوحاسته می‌شود (این حالت را مقایسه کنید با زمانی که ذهن را مکان‌مند ندانیم و درعین حال، باور داشته باشیم که از مغز نوحاسته

<sup>1</sup> impure

<sup>2</sup> intrinsic

<sup>3</sup> extrinsic

جوهری باید ممکن باشند. دومین مشکل این است که اگر نفس شما در بدن شما است، دقیقاً در کجای بدن شما است؟ خواهیم گفت در مغز؛ اما دقیقاً در کجای مغز؟ نمی‌تواند در تمام مغز حضور داشته باشد؛ زیرا ذهن نباید ممتد باشد. اگر قرار است مکانی داشته باشد، باید شبیه نقطه هندسی باشد؛ اما آیا معنی می‌دهد که بگوییم نقطه هندسی‌ای در مغز شما وجود دارد که ذهن در آنجا قرار دارد؟ ... چگونه یک موجود می‌تواند یک نقطه واحد را اشغال کند، اما در عین حال تغییراتی را که به واسطه علیت ذهنی بدنی رخ می‌دهد، در سرتاسر مغز ایجاد کند؟ به واسطه چه مکانیسمی چنین چیزی می‌تواند رخ دهد؟ ... چه چیزی یک نفس را در مکانی مشخص نگه می‌دارد؟ ... وقتی سوار هواپیما می‌شوم و هواپیما می‌پرد و با سرعت ۹۰۰ کیلومتر بر ساعت حرکت می‌کند، نفس نقطه‌مانند من باید جوری کار را مدیریت کند که سرعتش دقیقاً ۹۰۰ کیلومتر بر ساعت باشد و دقیقاً با من حرکت کند! این‌طور به نظر می‌رسد که نفس باید به‌نحوی به بخشی از مغز من چسبیده باشد و با مغز حرکت کند و وقتی هم که می‌میرم، به شکل معجزه‌گونه‌ای، از بدنم جدا شود و به مکانی بهتر در زندگی پس از مرگ (و البته شاید هم بدتر) مهاجرت کند. آیا هیچ‌کدام از این حرف‌ها معنا می‌دهد؟ دکارت به نظر عاقل می‌رسید که ذهن غیرمادی را کاملاً بیرون از فضا در نظر می‌گرفت (-Kim, 2018: 162). (163)

در نقل قول بالا چند نقد، در قالب چند پرسش، وجود دارد که پژوهش حاضر سعی می‌کند به آنها پاسخ دهد:

می‌شود. به نظر می‌رسد حالت اخیر بیش از حد رازآلود است). در نتیجه، اگرچه مدعای اصلی جاناتان لو درباره ویژگی‌های فیزیکی ذهن دفاع‌پذیر نیست، به نظر می‌رسد با تعدیل مدعای او، باتوجه به تمایز میان دو دسته ویژگی‌یادشده، می‌توان همچنان برخی ویژگی‌های فیزیکی را «به‌معنای واقعی کلمه» به جوهر ذهنی نسبت داد.

با وجود این، برخی به انگاره مکان‌مندی ذهن بدگمان‌اند. برای مثال، جگوان کیم باور دارد که مکان‌مند دانستن ذهن، بیش از آنکه بخواهد مشکلی را حل کند، مشکلاتی را به وجود می‌آورد. در بخش بعد، به ارزیابی مدعای او خواهیم پرداخت.

#### ۴- آیا می‌توان ذهن را مکان‌مند دانست؟

یکی از سرشناس‌ترین افرادی که مکان‌مندی ذهن را فرضی نامعقول می‌داند، جگوان کیم است. کیم در مقاله «علیه دوگانه‌انگاری دکارتی» (Kim, 2018) پس از طرح انتقاداتی به رویکرد دکارتی، سعی می‌کند نشان دهد که حتی اگر مدافعان این رویکرد ذهن را مکان‌مند بدانند، نه تنها مسئله حل نمی‌شود، مسائل بیشتری نیز به وجود می‌آید. کیم می‌گوید:

نخستین پرسش وجود دارد که نفس را باید در کجا قرار دهیم. آیا یک اصل و دلیل درستی وجود دارد تا بتوانیم براساس آن هر نفس را در مکان مشخصی بدانیم؟ ممکن است این پاسخ به ذهنمان برسد که نفس من در بدن من است و نفس شما در بدن شما و همین‌طور دیگر موارد. ... اما این پاسخ با مشکلات زیادی روبه‌رو خواهد شد. اولین مشکل این است که درباره نفس‌های غیرمتجسد چه خواهیم گفت؛ نفس‌هایی که با هیچ بدنی «متحد» نیستند؟ از آنجاکه نفس را جوهر دانسته‌ایم، چنین

الف) بر چه مبنا باید مکان نفس<sup>۱</sup> را مشخص کرد؟

گوتز و تالیافرو، در دفاع از دوگانه‌انگاری جوهری دکارتی، باور دارند که تبیین مشخصی برای مکان‌مندی نفس وجود ندارد و از این رو، باید مکان نفس را یک «واقعیت صرف»<sup>۱</sup> دانست (Goetz and Taliaferro, 2011: 138-146). به نظر می‌رسد پاسخ ایشان ناشی از موضع «دکارتی» آنها است. اگر دکارتی باشیم، به این معنا که نفس را معلول بدن ندانیم و چیزی بدانیم که به نحوی، مستقل از بدن به وجود آمده و سپس با آن متحد شده است، مجبور خواهیم بود جفت شدن نفس و بدن و یا در بستر حاضر، مکان‌مندی آن را واقعیتی صرف و غیرقابل تبیین بدانیم؛ با وجود این، به نظر می‌رسد اگر نفس را نخواستیم از بدن مادی بدانیم، یعنی به دیدگاهی همچون دیدگاه جاناناتان لو باور داشته باشیم، به راحتی «مبنایی» برای تبیین مکان نفس در دست داریم: مکان بدن. اگر ذهن نه تنها معلول بدن است، بلکه همچنین حداقل در شرایط بالفعل، برای بقای خود نیز وابسته به بدنش است، طبیعی است که معیار مکان‌یابی هر نفسی مکان بدن آن نفس است.<sup>ط</sup>

ب) اگر مکان نفس همان مکان بدن است، نفس‌های نامتجسد چه مکانی دارند؟

پاسخ این پرسش این است که نخست آنکه چنین تعریفی از جوهر ذهنی، یعنی چیزی که بتواند مستقل از بدن وجود داشته باشد، صرفاً یکی از شروط دیدگاه «دکارتی» است که دکارت سعی می‌کند برای آن استدلال بیاورد؛ اما کیم به نحوی از آن سخن می‌گوید که گویی در مفهوم جوهر ذهنی چنین فرضی وجود دارد؛ اما همان‌طور که می‌دانیم، دیدگاه جاناناتان لو هیچ تعهدی به وجود چنین نفس‌های ندارد و به نظر هم

نمی‌رسد که بتوان ضرورتی را برای چنین تعهدی نشان داد؛ زیرا جوهر ذهنی می‌تواند نخواستگی از جوهر فیزیکی باشد، اما برای بقای خودش وابسته به آن باشد. در نتیجه، جوهر دانستن ذهن مستلزم فرض جواهر نامتجسد نیست و برعهده کیم است که استلزام پیش‌گفته را نشان دهد. دوم آنکه حتی اگر با کیم هم‌رای باشیم، به سادگی خواهیم گفت چنین نفس‌های اساساً مکان ندارند. به باور بسیاری از دین‌داران، موجوداتی مانند فرشتگان موجوداتی غیر مکان‌مند هستند.

ج) باتوجه به اینکه نفس نمی‌تواند ممتد باشد، نفس شما دقیقاً در کجای بدن شما است؟

به نظر می‌رسد جاناناتان لو به این پرسش این‌گونه پاسخ بدهد که نخست آنکه هیچ تعارض مفهومی‌ای برای امتداد داشتن نفس وجود ندارد. همان‌طور که نشان داده شد، این «امتداد داشتن» یک شیء نیست که آن را شیئی مرکب می‌کند؛ بلکه این «متشکل از ماده مشخصی بودن» است که مستلزم وجود اجزای جوهری است. یک شیء می‌تواند ممتد باشد، اما اجزای جوهری نداشته باشد. دوم آنکه مکان نفس وقوع تبعی دارد بر مکان بدن؛ از این رو، در پاسخ به کیم می‌توان گفت کل مغز و یا کل بدن مکان ذهن است. نکته مهم دیگر این است که پرسش کیم نباید معرفتی باشد. اگر دغدغه کیم معرفتی است، حتی می‌توان در پاسخ گفت ما نمی‌دانیم دقیقاً مکان نفس کجا است. اما اگر دغدغه او متافیزیکی است (و باید هم همین باشد) پیش از این نشان داده شد که هیچ ناساگاری منطقی و مفهومی‌ای در ممتد بودن یک چیز بسیط وجود ندارد؛ بنابراین، نفس لزوماً نباید نقطه هندسی باشد.

د) چگونه نفس می‌تواند به بدن بچسبد؟

<sup>۱</sup> brute fact



ایجابی نیز برخوردار باشد؛ یعنی باید بتوان مختصات متافیزیکی مدعای او را به روشنی مشخص کرد. اگرچه لو در این خصوص به دیدگاه بیکر ارجاع می‌دهد، به نظر نمی‌رسد دیدگاه بیکر بتواند راه‌حلی برای داشتن ویژگی‌های فیزیکی جوهر ذهنی در اختیار لو بگذارد. اگر مبانی متافیزیکی لو را درباره نسبت میان جوهر و ویژگی بپذیریم، نمی‌توانیم برخی ویژگی‌های فیزیکی همچون وزن مشخصی داشتن یا رنگ مشخصی داشتن را به جوهر ذهنی نسبت دهیم. با وجود این، به نظر می‌رسد بتوانیم آن دسته از ویژگی‌های فیزیکی را که ناشی از مکان‌مندی جوهر ذهنی‌اند، به جوهر ذهنی نسبت دهیم. به بیان دیگر، اگرچه مدعای اصلی جاناتان لو درباره ویژگی‌های فیزیکی جوهر ذهنی دفاع‌پذیر نیست، به نظر می‌رسد با تعدیل مدعای او بتوانیم همچنان برخی ویژگی‌های فیزیکی را «به معنای واقعی کلمه» به جوهر ذهنی نسبت دهیم؛ از جمله سمت راست داشتن، سرعت مشخصی داشتن و به‌طور کلی‌تر، مکان مشخصی داشتن. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد انتقادات جگوان کیم به فرض مکان‌مندی جوهر ذهنی وارد نباشد؛ زیرا می‌توان با انگاره نوحاستگی ذهن از بدن به اهم انتقادات او پاسخ داد.

این پرسش نیز ناشی از نگاه «دکارتی» کیم به دوگانه‌انگاری جوهری است. اگر دیدگاه جاناتان لو را بپذیریم، اساساً ذهن معلول بدن، هم در وجود و هم در بقا (حداقل بالفعل) است؛ در نتیجه، همان‌طور که هر معلولی وابسته به علتش است، نفس نیز وابسته به بدنش است.

باتوجه به مطالبی که درباره ویژگی‌های فیزیکی‌ای همچون مکان‌مندی از نظر گذشت (یعنی مواردی که با مشکل تفرد ویژگی‌های جواهر ذهنی و بدنی روبه‌رو نبودند)، به نظر می‌رسد ناسازگاری مفهومی‌ای در نسبت‌دادن مکان‌مندی و به تبع آن، ویژگی‌های فیزیکی دیگر همچون سرعت مشخصی داشتن، به جوهر ذهنی وجود نداشته باشد. با وجود این، برخی ویژگی‌های فیزیکی همچون «۸۰ کیلوگرم وزن داشتن» را نمی‌توان «به معنای واقعی کلمه» در پرتو متافیزیک مورد قبول جاناتان لو به ذهن نسبت داد؛ اما همچنان می‌توان از مدعای اصلی او دفاع کرد؛ این مدعا که جوهر ذهنی برخی از ویژگی‌های فیزیکی را «واقعاً» دارد، ویژگی‌های مثل «مکان‌مندی» و ویژگی‌های برآمده از آن همچون «سرعت مشخصی داشتن»، «جهت مشخصی داشتن» و مواردی از این دست.

## ۵- نتیجه‌گیری

مسئله اصلی نوشتار حاضر این بود که آیا در پرتو متافیزیک مورد قبول جاناتان لو، مدعای او مبنی بر اتصاف برخی ویژگی‌های فیزیکی به جوهر ذهنی دفاع‌پذیر است یا خیر. در پاسخ به این پرسش، سعی شد با قائل شدن تفکیک میان امکان سلبی و ایجابی، نشان داده شود که برای آنکه مدعای جاناتان لو درباره ویژگی‌های فیزیکی جوهر ذهنی پذیرفتنی باشد، باید مدعای او علاوه بر امکان سلبی، از امکان

## ۶- منابع

- Armstrong, D. M. (1997). *A World of States of Affairs*. (Cambridge: Cambridge University Press).
- Baker, L. R. (1997). "Why Constitution is not Identity". *Journal of Philosophy*, 94, 599-621.
- (2000) *Persons and Bodies: A Constitution View*. (Cambridge University Press).
- Bruke, M. (1994). "Preserving the Principle of One Object to a Place: A Novel Account of the Relations among Objects, Sorts, Sortals and Persistence Conditions". *Philosophy*

- Body Dualism". In *Contemporary Dualism: a Defense*, edd by Andrea Lavazza and Howard Robinson, Routledge, 245-265.
- (2018). "Non-Cartesian Substance Dualism". *The Blackwell Companion to Substance Dualism*, First Edition. Edited by Jonathan J. Loose, Angus J. L. Menuge, and J. P. Moreland, Published by, John Wiley & Sons Inc, 168-182.
- Marshall, D. and Weatherson, B. (2018). "Intrinsic vs. Extrinsic Properties", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Spring 2018 Edition). Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/spr2018/entries/intrinsic-extrinsic/>>.
- Putnam, H. (1987). "Truth and Convention: On Davidson's Refutation of Conceptual Relativism". *Dialectica*, 41, 69-77.
- Stewart, G. and Taliaferro, Ch. (2011). *A Brief History of the Soul*. (Oxford: Wiley-Blackwell), 138-146.
- Unger, P. (1979). "There are no Ordinary Things". *Synthese*, 41, 117-154.
- Wasserman, R. (2018). "Material Constitution". *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/fall2018/entries/material-constitution/>>.
- and *Phenomenological Research*, 54, 591-624.
- Carnap, R. (1950). "Empiricism, Semantics, Ontology". *Revue Internationale de Philosophie*, 4, 20-40.
- Geach, P. (1967). "Identity". *Review of Metaphysics*, 21, 3-12.
- Kim, J. (2018). "Against Cartesian Dualism". *The Blackwell Companion to Substance Dualism*, Edited by Jonathan J. Loose, Angus J. L. Menuge, and J. P. Moreland, (Wiley Blackwell), 152-167.
- Loux, M. J. (2006). *Metaphysics: A Contemporary Introduction*. 3rd Edition. (Routledge).
- Lowe, E. J. (1996). *Subjects of Experience*. Cambridge: Cambridge University Press, 56-63.
- (2001). 'Identity, composition and the self'. in *Soul, Body and Survival*, K. Corcoran (ed.), Ithaca: Cornell University Press, 139-58.
- (2006). *the Four-Category Ontology: A Metaphysical Foundation for Natural Science*. (Oxford: Oxford University Press).
- (2008). *Personal Agency: The Metaphysics of Mind and Action*. (Oxford: Oxford University Press).
- (2014). "Why My Body Is Not Me: The Unity Argument for Emergentist Self-

Edward Jonathan Lowe (۱۹۵۰-۲۰۱۴) فیلسوف انگلیسی معاصر که در حوزه‌های متافیزیک، فلسفه ذهن، منطق فلسفی و همچنین فیلسوفان معاصر متقدم صاحب نظر است.

(۳) این تفکیک از نگارنده است و جانانان لو مستقیماً به آن اشاره نمی‌کند.

(۴) زیرا ممکن است بیکر متعهد به این مدعای متافیزیکی نباشد که تفرد ویژگی‌ها وابسته به جوهر دارنده آنها است.

(۵) توجه داریم که در اینجا آنچه مستلزم تناقض است، این است که «یک» ویژگی نمی‌تواند نحوه بودن «دو» شیء باشد؛ در نتیجه، «دو» ویژگی مشابه می‌تواند نحوه بودن «دو» شیء باشند. برای مثال، ۳۰ سانتی‌متر بودن مجسمه و توده برنزی «دو» ویژگی مشابه است که «دو» شیء آن را دارند (البته تمام این مدعیات در چهارچوب متافیزیکی جانانان لو صادق است؛ یعنی تعهد به گزاره «تفرد ویژگی‌ها حداقلی واحدی وابسته به جوهری است که آن ویژگی‌ها را دارد»).

(۶) همان‌طور که پیش از این نیز تذکر داده شد، باید توجه داشت که این انتقاد صرفاً ذیل دیدگاه متافیزیکی لو کار می‌کند. برای مثال، اگر شخصی دیدگاه بسته‌ای (bundle theory) هیومی را درباره اشیا انضمامی بپذیرد، یعنی اشیا انضمامی را بسته یا مجموعه‌ای از ویژگی‌ها به شمار آورد که ذیل روابطی مشخص گرد هم آمده‌اند (در نتیجه، گزاره (الف) را رد کند)، آن‌گاه استدلال پیش‌گفته علیه او نتیجه‌بخش نیست؛ زیرا یک ویژگی «واحد» می‌تواند در دو دسته یا مجموعه از ویژگی‌ها (یعنی مطابق با این دیدگاه، اشیا انضمامی) وجود داشته باشد، بدون آنکه «تفردش» وابسته به جوهر دارنده آن باشد؛ از این رو، فراموش نکنیم که استدلال مذکور علیه جانانان لو صرفاً با متافیزیک مورد قبول او چالش برانگیز خواهد بود.

(۷) تذکر یک نکته می‌تواند به فهم بهتر مدعا کمک کند و به نوعی شاهدهی بر مدعای اخیر باشد. همان‌طور که گفته شد، اگرچه می‌دانیم که ذهن ویژگی‌های فیزیکی خود را به واسطه داشتن بدنی مشخصی دارد، «به معنای واقعی» دارد، برای مثال، اگرچه مکان‌مندی ذهن ویژگی‌ای است که وقوع‌تبعی بر ویژگی مکان‌مندی بدن آن ذهن دارد، اما ویژگی متمایز و مستقلی از ویژگی مکان‌مندی بدنش است. یک شاهد برای این مدعا می‌تواند

تجربیات نزدیک به مرگ باشد. در بسیاری از این تجربیات، وقتی فرد دچار ضایعهٔ بدنی شدیدی می‌شود که کم‌کم دارد به مرگش منجر می‌شود، فرد «بیرون» از بدنش ایستاده و «به بدنش» نگاه می‌کند. می‌تواند «مستقل» از بدنش به این سو و آن سو برود و مثلاً محیط حادثه یا بیمارستان را بررسی کند، درحالی‌که بدنش در «جایی» دیگر بی‌جان بر زمین افتاده. اگر این تجربیات را جدی بگیریم، نشان می‌دهند که ذهن می‌تواند مکانی «مستقل» از بدن فیزیکی نیز داشته باشد و چنین امری شاهدهی است بر این مدعا که ویژگی مکان‌مندی ذهن «به‌معنای واقعی کلمه» ویژگی آن است و ذهن «واقعاً» آن را دارد.

<sup>۳</sup> منظور کیم از نفس در این بستر همان جوهر ذهنی است و نگارنده نیز در این بخش از معادل نفس استفاده می‌کند.

ج) دربارهٔ این قید می‌توان پژوهشی مستقل کرد؛ اما به‌طور مختصر توجه به این نکته مهم است که ممکن است ما نخواستگرا باشیم و نفس را کاملاً در بقا وابسته به بدن بدانیم؛ اما چنین وابستگی‌ای را «بالفعل» بدانیم؛ به این معنی که ممکن است اگر شرایط محیطی نفس عوض شود، وابستگی آن به بدن مادی نیز از بین برود.

ط) این شرط با آنچه پیش از این در پاورقی دربارهٔ تجربیات نزدیک به مرگ گفته شد، لزوماً منافاتی ندارد. ذهن می‌تواند در زمان **t1** مکان بدنش را داشته باشد، اما در زمان **t2** مکان دیگری را داشته باشد؛ مشروط بر آنکه بتواند مستقل از بدنش (معنای استقلال در اینجا به معنای حداقلی فاصلهٔ مکانی نیز می‌تواند باشد) وجود داشته باشد.